

بررسی زندگی و زمانه آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی

در گفتگو با آیت الله شهاب الدین مرعشی نجفی

۹ بهمن ماه سال ۱۳۱۵ آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم رحلت کرد. وی که استاد امام خمینی بود، با حضور در شهر قم به برنامه‌ریزی برای تثبیت و پیشرفت حوزه می‌اندیشید و تحول در روش‌های آموزش در حوزه، تخصصی شدن ابواب فقه، توسعه دامنه معلومات دانش‌پژوهان حوزه، حتی آموزش زبان‌های خارجی، و به طور خلاصه تربیت محقق و مجتهد، از برنامه‌های او بود که به دلیل تحول این حوزه و مرکزیت قرار گرفتن آن در عالم تشیع، به او آیت الله مؤسس می‌گویند.

دوران زعامت آیت الله حائری در حوزه قم مصادف با روس کار آمدن رضاشاه در سلطنت شد. اعتراض آیت الله موسس به مسئله کشف حجاب و سایر اقدامات ضد دینی پهلوی اول، موجب شد تا مناسباتش با رضا شاه تیره شود.

متن زیر گفت‌وگوی آیت الله مرعشی نجفی از شاگردان شیخ عبدالکریم، چهار سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نشریه پیام انقلاب، است که به بررسی زندگی و زمانه شیخ عبدالکریم حائری یزدی پرداخته و از سوی موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر شده است و در ادامه می‌خوانید:

سوال: بسم الله الرحمن الرحیم، حضرت آیت الله لطفاً اول راجع به محل تولد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و چگونگی تحصیلات ایشان اطلاعات خود را بیان بفرمایید:

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم - سؤالتان از خصوصیات و حالات شخص بزرگی است که در جهات اخلاقی و حسن مکارمی که در ایشان جمع بود در قرون اخیر کم نظیر بود.

از مولد ایشان سوال فرمودید. ایشان در قریه مهرجرد، که از قراء و شهر دارالعباد یزد می‌باشد، از یک خانواده روستایی ضعیف آنجا متولد شدند. پدرشان ملا جعفر بوده در آن روستا، شخصی دارای حرفه کشاورزی بوده. و ایشان از کسانی‌اند که به نبوغ خودش به مراتبی رسیده. فرض بفرمایید به واسطه اتکا به نیاکان و گذشتگان و اسلاف خودش، در آنجا متولد شده و تا یک قدری بزرگ شده و به شهر یزد آمده است. در مدرسه مصلا یا غیر آن از مدارس آن شهر به تحصیل علوم دینی اشتغال پیدا کرده و به مقدار وافی در شهر یزد از علمای آن بلده شریفه تحصیل علم کرده و بعد مهاجرت به شهرهای مشرفه عراق کرده است. مدتی ایشان در کربلا بودند و از آنجا به شهر سامراء مزار و مدفن دو امام از ائمه ما حضرت امام علی النقی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع)، منتقل شدند. در آنجا در زمان ریاست مرحوم «آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی» که شخص بزرگی در اسلام بود، در ریاست او مقیم در سامرا شدند و در آنجا سطوح عالی‌ه را از قبیل

متاجر مرحوم شیخ انصاری و «رسائل» را خدمت مرحوم «آیت الله شهید آقای حاج شیخ فضل الله نوری» تحصیل کردند و بعد شروع کردند به رفتن بحث خارج، در بحث خارج مرحوم علامه روزگار «حاج آقا سید محمدفشار کی طباطبائی، که از بزرگان علمای عصر اخیر بود، ولی بسیار منزوی و گمنام بود که اکثر اکابر این دوره اخیر استاد علمی‌شان به آن شخص شخیص می‌باشد، خدمت ایشان تحصیل می‌کردند تا مرحوم میرزای شیرازی از دنیا رحلت کردند.

مرحوم آقای حاج شیخ، به نجف اشرف که و دارالعلم، و «قبة الاسلام، و واتیکان»، شیعه در آن عصر بود منتقل شد. در نجف به تحصیل اشتغال داشتند. آقای فشارکی استادشان هم منتقل به نجف شدند. مرحوم آقای حاج شیخ به درس آقای «فشارکی» و درس مرحوم «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» (صاحب کفایة الاصول) حاضر می‌شدند و همچنین به درس مرحوم آقای «حاج میرزا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی» حاضر می‌شدند و همچنین به فقه مرحوم «آقا سید محمد کاظم یزدی» حاضر می‌شدند تا در نجف انقلاب مشروطه و استبداد پیش آمد. دوتایی افتاد بین مردم، خاصه بین روحانیت، عده‌ای طرفدار مشروطه، عده‌ای طرفدار استبداد. مرحوم آقای حاج شیخ که دیدند وضع ناجور است با رفیق صمیمی خودشان و هم مباحثه و شریک‌الدرس خودشان آقای حاج شیخ محمدرضا، که ایشان هم مانند آقای حاج شیخ از شاگردان آقای فشارکی بودند و هر دوشان هم استاد حقیر بودند و من خدمت هر دو بزرگوار استفاده کرده‌ام، با رفیق خودشان «محمد رضای نجفی اصفهانی»، معروف به «آقارضای مسجد شاهی»، که از خانواده محترم مسجد شاهی. های اصفهان می‌باشند. ایشان و آقای حاج شیخ، هر دو نجف را ترک کرده منتقل به کربلا معلی شدند برای اینکه از این سر و صدا دور باشند.

مشغول تحصیلات و مباحثات خودشان بودند تا سر و صداها خوابید و خاموش شد. عرض کنم ایشان در کربلا بودند تا مرحوم آقای «حاج آقا مصطفی» آقازاده مرحوم حاج آقا محسن اراکی، که در اراک رئیس العلماء بود، آقازاده ایشان و اخوی او آقای «حاج اسماعیل اراکی»، با اصرار تمام آقای حاج شیخ را برداشتند و به اراک که «سلطان آباد» می‌گفتند، آوردند.

در اراک تحصیلاتی داشتند خدمت ایشان بودند در اراک و عده‌ای از طلاب هم در اراک در اطرافشان استفاده می‌کردند تا در سنه چهل (۱۳۴۰ هجری قمری) عده‌ای از تهران آمدند در ایام نوروز و آقای حاج شیخ را هم برای زیارت بی بی حضرت معصومه (ع) از اراک به قم آوردند.

این جماعت دور آقای حاج شیخ جمع شدند و اصرار کردند که در قم شما بمانید. سردسته این جماعت مرحوم حاج محمد ابراهیم معروف به «سکو» رئیس التجار خیلی محترم الان هم کاروانسرای سر کوی در تهران به اسم ایشان است.

او متقبل شد شهریه طلاب را و گفت از خودم و دیگران جمع می‌کنم شما اینجا یک حوزه‌ای تشکیل بدهید. بعد هم «حاج شیخ محمد سلطان»، واعظ معروف هم در همین صحن بزرگ، صحن اتابکی، منبر رفت و اهالی قم را تشویق کرد که ایشان را نگه دارید. مرحوم آقای حاج شیخ را اینجا نگه داشتند. ماده تاریخ ورود ایشان «حاج شیخ عبدالکریم یزدی» به قم (۱۳۴۰ ه. ق) می‌باشد.

سوال: در زمان سلطنت رضاخان بوده است؟

جواب: نخیر، هنوز رضاخان سلطان نشده بود. احمدشاه بود. بعد عرض کنم، اینجا ایشان ماندند حوزه را تاسیس کردند. کم کم طلابی جمع شدند تا ششصد، هفتصد نفر اینجا جمع شدند و ایشان در آنجا تدریس می‌کرد. دو درس می‌گفتند درس فقه و درس اصول. بعد از اطراف ایران از شهرستان‌ها کم کم طلاب آمدند تا حوزه به عظمت رسید.

این وجه راه توقف ایشان در قم شد؛ و بعد در قم که بودند احمدشاه از سلطنت افتاد و سلسله قاجاریه منقرض شد. پهلوی اول (رضاخان) روی کار آمد. در زمان او انقلاباتی شد مثل پیچیدن به حجاب زن‌ها، برداشتن عمامه از سر معممین، خیلی کارهای ناگفتنی و ناهنجار و مصیباتی که گریه کردنی است و چیزهایی که ما به رای‌العین، ظلم‌هایی که ما در آن وقت دیدیم.

این پیرمرد همانطور خلاصه مسلول شد. از شدت غصه تو خانه، حاج شیخ اصلاً دق کرد و مرد. (رضاخان) ملاحظه نکرد این پیرمرد را که بگذارد این چهار روزه میهمان است برود و بعد این گنده کاری‌ها را بکند.

در این انقلابات که چند سال طول کشید خیلی صدمه وارد شد تا در سنه ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۴ قمری ایشان رحلت کردند. ماده تاریخ رحلتش هم این ماده عربی است: (علی الکریم حل ضیفا عبده) این تاریخ را مرحوم آقای صدر گفته که از علما و اجلای قم بوده‌اند.

آثار قلمی ایشان، آثار علمی ایشان یکی‌اش کتاب «صلوة» است. صلوة فقه در احکام صلوة، اقسام صلوة چاپ شده است. کتاب دیگر کتاب «در الفوائد» در اصول فقه است در زمینه اصول فقه در دو جزء که آنهم چاپ شده است. حاشیه و تعلیقه‌ای بر مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری» دارند که چاپ نشده است. نزد کسی است که نداد چاپ بشود و الا حالا این کتاب منتشر می‌شد. بعضی از رساله‌ها در خلل صلوة، در رضاع، در نکاح، در این زمینه‌ها ایشان تالیفاتی دارد و تلامیذ میرزی و شاگردان زیادی از محضر ایشان استفاده کرده‌اند از قبیل: «مرحوم آخوند ملا علی همدانی»، مرحوم آقامیرزا محمد همدانی» که اینها هر دو از مدرسین حوزه علمیه قم بوده‌اند. همین آقای «خمینی» خودمان رئیس و رهبر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، مرحوم «آقامیرزا علی روحانی کرمانی»، مرحوم «آقامیرزا باقر زند کرمانی»، مرحوم «حاج شیخ ابوالفضل زاهدی»، مرحوم «حاج شیخ ابوالفضل خراسانی» در مسجد آذربایجانی‌های تهران نماز می‌خواندند. عده زیادی از محضر شریف ایشان استفاده کردند و به مقاماتی رسیده‌اند.

ایشان از حیث اخلاق، قطع نظر از جهات علمی و جهت زعامت از حیث اخلاق هم می‌شود گفت که یک بودند.

اخلاق کریمه‌شان، به قدری خوش محضر و خوش برخورد بودند. مجلس ایشان دائماً مشتمل بود یا بر مطالب علمی یا مطالب کتابی مؤدب، به طوری که انسان سیر نمی‌شد از محضر ایشان. صحبت که می‌کرد و از نیت پاکش هم خلوت و جلوت برای او فرقی نمی‌کرد. هرکس می‌خواست باشد اگر مزاحی داشت در حضور همه می‌گفت. اینکه مثلاً رعایت کنم این حرف‌ها در او نبود و به قدری این مرد علاقه‌مند به ائمه اطهار بود که گفتنی نیست جنبه ولایتش.

روزهای عاشورا دسته طلاب حرکت می‌کرد از مدرسه رضویه، سادات جلو و شیوخ غیر سادات عقب. این پیرمرد جلوی سادات بود پای برهنه، گل مالیده بود به ریش و صورتش، اینجور جلو دسته بود. هر کس نگاه می‌کرد گریه‌اش می‌افتاد.

هیئت ایشان در روز عاشورا خودش مبکی (گریه آور) بود. عجیب بود ایشان در راه سیدالشهداء و درباره سادات من ندیدم کسی به غیر از مرحوم حاج شیخ «ابوالقاسم قمی» اینقدر احترام از سادات داشتند.

می‌گفتند: «شما شاهزادگان مائید.» خیلی احترام نسبت به سادات داشتند و مردی بود «آقا» در حال ریاست، در حال قناعت یک زندگی قانعانه طلبگی، آبگوشت پرآبی، با این جمعیت کثیر خانواده‌اش. یا غذایش برنج بود یک برنج مختصری با قاتقی.

وضع زندگیش بسیار متعارف و از متعارف هم پایین تر. اندوخته‌ای هم این مرد با این ریاستی که داشت برای خودش نگذارد. هیچ نداشت خدا را شاهد می‌گیرم.

نه یک وجب خاکی، نه پول و اندوخته‌ای داشتند از دنیا که رفتند. شاید یک مقدار قرض هم داشتند که از دنیا رفت. خلاصه، لسان حقیر الکن است که از مداخل و مناقب این شخص چه عرض کنم و از اخلاق کریمه‌شان چه عرض کنم. واقعا قابل ریاست بود و آن شاداید و کوران‌هایی که در دوره آن پهلوی (قلدر اول) پیش آمد همه را با حسن خلق و کفایت نگهداری کرد.

حوزه و اهل علم را نگهداری کرد والا آنها خیال داشتند ریشه اهل علم را بکنند. ابرقدرتها در نظر داشتند که اصلاً حوزه علمیه قم بایستی برداشته شود. این مرد به حسن خلق و کفایت و به خوش برخوردی متصف بود.

من نظرم هست یک روز رفته بودم منزل ایشان، هاشم خانی بود، هاشم خان عربشاهی قصاب آن رضا قلدر بود. هر کسی را می‌خواست بکشد این در اطاق خودش یک صندلی فولادی بود روی آن از زیر برق را وصل می‌کرد همانجا آن آدم را می‌کشت.

مردی بود قصاب رضا قلدر. این قصاب آمد پیش مرحوم حاج شیخ عبد الکریم، بنده هم نشسته بودم. شروع کرد راجع به نظام اجباری که شاه می‌خواهد یک نظام اجباری را در ایران برقرار کند. نظام وظیفه را که آن موقع می‌گفتیم نظام اجباری، اینها را گفت و گفت تا ببیند حاج شیخ مذاقش چیست؟ حاج شیخ برگشت و گفت اگر راست می‌گی مملکت نظامی می‌خواهد حتی من را هم بگیرند، مرتضی من را هم بگیرند یعنی پسر من را و با این اخلاق، شرمنده کرد او را.

عجیب بود ایشان در اخلاق، در مکارم طبع شعر هم داشتند ولی صرف عمق در شعر نمی‌کردند. گاهی به مناسبت دو سه بیت که من حالا نظرم نیست، خوانده‌ام یک وقت من از خودشان شنیده‌ام. طبعی داشتند طبع شعری و به شعر عربی خیلی انس داشتند لذا در عزاداری اصرار داشتند که از اشعار مصیبت عربی زیاد خوانده بشود و مقید هم بودند منبری، صحیح خوان باشد، روایات معتبره را بخواند، از کتب معتبره شیعه نقل قول بکند. اینها حالات این مرد بود و از برکت نفس قدسی ایشان، نوع اینها را که در حوزه پای منبر او بودند اکثر اینها به یک مقامی رسیدند. نفس مؤثر عجیبی داشت، با برکت بود. غالب علمای شهرستان‌های قم که در این اواخر بودند، پیر مردها نوعاً شاگرد ایشان بودند.

سوال: اینکه اشاره فرمودید در زمان رضاخان کشف حجاب و وقایع دیگر صورت گرفت، عکس العمل ایشان در برابر این وقایع چه بود؟

جواب: عرض کنم، ایشان بعد از اصرار زیادی که ما جمع شدیم، گردنشان گذاشتیم. تلگرافی به این نره گول بزنند و ایشان حاضر نمی‌شد و می‌گفت من می‌شناسم، می‌ترسم کار را شدیدتر کند. پیرمرد را اجبار کردند تلگرافی زد در جواب، یک بی احترامی و بی اعتنایی کرد (رضاخان) و آن وقت، شیخ ما را خواست و گفت همین را می‌خواستید که آبروی ما را ببرید.

سوال: ایشان با مرحوم شهید محمدتقی بافقی چه رابطه‌ای داشتند؟

جواب: مرحوم شیخ محمدتقی بافقی مقسم ایشان بودند، مقسم طلاب، حاج شیخ محمد تقی مذاقش داد و فریاد و نهی از منکر بود. لذا آن شب هم که خانواده پهلوی آمده بودند، شب نوروز بود.

توی رواق مطهر این بی بی (حضرت معصومه) وقتی وارد می‌شوید از ایوان آیینی، یک بالاخانه‌هایی است توی این رواق آیینی کاری آنجا نشسته بودند. بعضی‌هاشان گفتند چادرش را از سرش انداخته بود، سر برهنه بوده. حاج شیخ محمدتقی خبردار شد. بالاسر داشت موعظه می‌کرد. از اینجا آمد و داد و فریاد، که حاکم قم هم از این نخاله‌ها بود، فوراً تلگراف شدیدی فرستاد به دربار که خاندان سلطنتی در خطر افتاده که آن خبیث (رضا خان) باشد، با توپ و قورخانه، به خیالش چه خبره آمد قم و پای این ایوان مبارک ایستاده بود سرهنگ‌ها با چکمه وارد حرم دختر پیغمبر شدند.

حاج شیخ محمدتقی هم در بالاسر ایستاده بود و صحبت می‌کرد. من هم شب ماه رمضان بود، دعای افتتاح می‌خواندم. در یک گوشه‌ای به حال خودم بودم یک وقت دیدم صدای های و هو و چکمه بلند شد ریختند و زدن به طلاب و حاج شیخ محمدتقی را کشیدند.

اصلاً پاهایش را گرفته بودند گاهی می‌کشیدند تا رسانند به پای ایوان. پهلوی خودش هم پای ایوان بود. پایین آوردند از ایوان، اینقدر با آن لگد نجس به این پیرمرد عالم ربانی که واقعاً زاهد زمانه بود، اینقدر زد و آن وقت مرحوم حاج شیخ محمدتقی را کشیدند ببرند تهران.

در صحن یک آجیل فروشی بود که حالا هم هست. نخودچی کشمش و سوهان، دکانی دارد. حاج شیخ محمدتقی بس که مقید بود مبدا گرسنه بماند و از نهار و شام نظمیه، ارکان حرب، دولتی‌ها چیزی بخورد. پولی انداخت به آن دکان و یک مشت نخودچی کشمش گرفت. همانطور پیمان نشده ریخت تو جیبش که دو سه روز با این اعاشه کرد و غذای اینها را در نظمیه نخورد تا بعد مرحوم حاج سید طالقانی خبردار شد به وسیله قائم مقام رشتی که مقرب بود پیش پهلوی، اجازه گرفت که شام و نهار برای حاج شیخ محمد تقی از خانه حاج سید ابوالحسن می‌رفت.

بعد هم مدتی حاج عباسقلی آقای بازرگان که رئیس التجار بود در تهران، او اجازه گرفت که شام و نهار ایشان را می‌فرستاد. آنجا بود تا سگته ناقص کرد.

حاج شیخ محمدتقی از بدن به پایین فلج شد. فقط زبانش گویا بود. من رفتم عبادتش آوردند قم. گفتم چطوری؟ گفت: «من نمی‌میرم خاطر جمع باش، مولایم حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه را دیده‌ام. هستم تا وقتی این رضا قلدر برود.» و همین‌جور هم شد.

این همانطور فلج ماند که رضاخان از بین رفت. باز من رفتم عبادتش، گفت: «دیدید سیدجان محمدتقی خادم این در خانه است در خواب به من گفته‌اند تو می‌مانی تا رضا از بین برود. خدا انتقام تو را خواهد کشید.»

الان تمام دنیا با چشم مسلح به ما نگاه می کنند



مرحوم «حاج شیخ» مظلومانه از دنیا رفت

به يك مقامی رسیدند. نفس مؤثر عجیبی داشت. پارتکت بود. غالب ملای شهربانان- مای قم که در این اواخر بودند، پیرمردها نوامی شاکرد ایشان بودند.

س: اینکه اشاره فرمودید در زمان رضاخان کشف حجاب و وقایع دیگر صورت گرفت، عکس العمل ایشان در برابر این وقایع چه بود؟

ج: عرض کنم. ایشان بعد از اصرار زیادی که ما جمع شدیم، گردنشان گذاشتیم. تکلفی به این نوظهور بسوزند و ایشان حاضر نمی شد. و من گفتم من می شناسم. س: ترسم کار را شدیدتر کند. پیرمرد را اجبار کردند. تکلفی زد در جواب، یک بی احترامی و بی احترامی کرد (رضاخان) و آنوقت، شیخ ما را خواست و گفت همین را می خواهید که بپوشد ما را بپوشد.

س: ایشان با مرحوم شهید محمدتقی باققی چه رابطه ای داشتند؟

ج: مرحوم شیخ محمدتقی باققی قسم ایشان بودند. مفسر طلاب، حاج شیخ محمد تقی مذاق داد و فریاد و سب از منکر بود. لذا آن شب هم که خانواده پهلوی آمده بودند، شب خورد بود. توی رواق مطهر این ای بی (حضرت معصومه) وقت می وارد می شود از ایوان آینه، یک بالاخانه های است توی این رواق آینه کاری آینه نشسته بودند. بعضی هاشان گفتند چشایش را از سرش انداخته بود. سر برهنه بود. حاج شیخ محمدتقی خیردار شد. بسالار داشت موفظه می کرد. از اینجا آمد و داد و فریاد، که حاکم قم هم از این ناله ها بود، فوراً تکلفی شدیدی فرستاد به دربار که خاندان سلطنتی در خطر اندازه که آن غیبی (رضاء خان) باشد یا توپ و قورخانه، به خیالش

کرد والا آنها خیال داشتند ریشه اهل علم را بکنند. ابرقورتها در نظرس داشتند که اصلا حوزه علمیه قم پایستی برداشته شود. این مرد به حسن خلق و کفایت و به خوش برخوردی متصف بود.

من نظرم هست یکروز رفت بودم منزل ایشان، عاشوختای بود. عاشوختان برایشانی

قصاب آن رضا قلندر بود. هرکسی را می خواست بکشد این در اطاق خودش بسک حسدالی فولادی بود روی آن از زیر برن را وصل می کرد همانجا آن آدم را سی گشت. مرده بود قصاب رضا قلندر. این قصاب آمد پیش مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بنده هم نشسته بودم. شروع کرد راجع به نظام اجباری که شاه می خواند یک نظام اجباری را در ایران برقرار کند. نظام وظیفه را که آنوقت می گفتیم نظام اجباری. اینها را

گفت و گفت تا ببیند حاج شیخ مذاقش چیست؟ حاج شیخ برکشت و گفت اگر راست می گوی مملکت نظامی می خواند حتی من را هم بگیرند. مرتضی من را هم بگیرند یعنی بسم را و با این اطلاق، شرمندگه کرد او را، معجب بود ایشان در اطلاق. در مکالم طبع شمر هم داشتند ولی صرف صبق در شمر نمی کردند. گاهی به مناسبت دوسه بیتر که من حالا نظرم نیست. خوانده ام یک وقت از خودشان شنیدم. شیمکی داشتند طبع شمری و به شمر عربی خیلی انس داشتند لذا در خواداری اصرار داشتند که از اشعار معصیت عربی زیاد خوانده بشود و مقید هم بودند مشرعی. صحیح خوان باشد. روایات مشرعی را بخواند. از کتب مشرعی شیمسه نقل قول بکند. اینها حالت این مرد بود و از پرتکت نفس فسی ایشان، نوع اینها را که در حوزه پای منیر او بودند اکثر اینها

و جلوت برای او فرقی نمی کرد هرکس می خواست باشد اگر مزاحی داشت در حضور همه می گفت. اینکه مثلا رعایت کنم این حرفها در او نبود و پندری این مرد ملاحظه مند به ائمه اطهار بود که گفتنی نیست جیبه ولایتش و وزهای عاشورا دسته طلاب حرکت می کرد از مغربه رضویه. سادات جلسو و شیوخ غیر سادات عقبی. این پیرمرد جلوی سادات بود پای برهنه، گل مالیده بود به ریش و صورتش، اینچیز جلو دسته بود. هرکس نگاه می کرد گریه اش می افتاد. هیئت ایشان در روز عاشورا خودش می گوی (گریه او) بود. معجب بود ایشان در راه سید الشهدا و درباره سادات من ندیدم کسی به غیر از مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم کسی به اینقدر احترام از سادات داشتند. می گفتند:

دشما شاهزادگان مائیده خیلی احترام نسبت به سادات داشتند، و مرده بود آقا، درحال ریاست. در حال قامت یک زندگی قائمانه شلکی. ابرکوشت پراسی. با این جمعیت کثیر خانواده اش. یا غذایش برنج بود یک برنج مختصری یا قانتی. وضع زندگی بسیار متعارف و از متعارف هم پایین تر. اندوخته ای هم این مرد با این ریاستی که داشت برای خودش نگذاشت. هیچ ندانست خدا را شاهد می گویم. نه یک وجب خاکی، نه پول و اندوخته ای داشتند از دنیا که وقتند. شاید یک مقدار فرض هم داشتند که از دنیا وقت. خلاصه. لسان حقیر الکن است که از مذابح و مناقبه این شخص چه عرض کنم و از اخلاق کریمه اشان چه عرض کنم. واقعا قابل ریاست بود و آنشاید و کورتان. مایی که در دوره آن پهلوی (قلندر اول) پیش آمد همه را با حسن خلق و کفایت تکبیداری کرد. حوزه و اهل علم را تکبیداری

پیام در صفحه ۷۹

ابو قدرتها در نظر داشتند که حوزه برداشته شود

چه خیره آمدند و پای این ایوان مبارک ایستاده بود سرهنگها با چکمه وارد حرم دختر پیغمبر شدند. حاج شیخ محمدتقی هم در بالاس ایستاده بود و صحبت می‌کرد. من هم شب ماه رمضان بود. دعای افتتاح می‌خواندم. در یک گوشه‌ای بحال خودم بودم بگوشت بدیده حمای مای و مو چکنه بلندند ریختند و زدن به‌خلاب و حاج شیخ محمدتقی را کشیدند. اصلاً پاهایش را گرفته بودند گاهی می‌کشیدند تا رساندند به پای ایوان. پهلوی خودش هم پای ایوان بود. بسایین آوردند از ایوان. اینقدر پا آن‌قدر نرس به این پیروزم عالم دینی که واقعا زاهد زامانه بود. اینقدر زد و آتوق مرحوم حاج شیخ محمدتقی را کشیدند پیروز تهران. در ضمن یک اجزافرشی بود که حالا قسم است. نخودی کشمش و سوهان. دکاتی دارد حاج شیخ محمدتقی بزرگ شید بود می‌آید گرسنه یماند و از تبار و شام نظیم. ارکان حرب دولتیها چیزی خورد. پولی امدامت به آن دکا و یک مشت نخودی کشمش گرفت. همانطور پیمان شده ریخت تو جیبش که دو سه روز با این اعانه کرد. و فدای اینها را در نظیم نخورد تا بعد مرحوم حاج سید خلفانی خبردار شد به وسیله قالیچاق رفتی که مغرب بود پیش پهلوی اجازه گرفت که شام و نیاری برای حاج شیخ محمدتقی از خانه حاج سید ابوالحسن می‌رفت بعد هم مدتی حاج می‌فکلی آقای سبازگان که رئیس‌الکبار بود در تهران. او اجازه گرفت که شام و نیار ایشان را می‌رساند. آنجا بود تا سکنه نماند کرد. حاج شیخ محمدتقی از این به پایین فلج شد. فقط زیانتش گویا بود. من رفتم عیادتش آوردند قم. گفتسم چوچوری؟ گفت: بمن نمی‌میرم خاطر جمع باش. مولایم حضرت صاحب‌الزمان میلان... تمامی فرجه را دیدم. هستم تا وقتی این رضا فلج برود. و همینطور هم شد. این همانطور فلج ماند رضاخان از بین رفت. باز من رفتم عیادتش. گفت: مدینه سیدجان محمدتقی خادم این در خانه است در خواب به من گفته‌اند تو می‌مانی تا رضا از بین برود. خدا انتقام تو را خواهد کشیده من حاج شیخ محمدتقی شید شد؟ ج: شهادتش اینجوری خلاصه شد. علیش کردند و سکنه کرد و سرد. من سوال دیگری که مطرح است اینستکه ظاهراً حوزه علمیه قسم قبل از مرحوم آقای شیخ بوده ولی چرا به ایشان مؤسس حوزه می‌گویند؟

ج: بله. حوزه از زمان مرحوم میرزای قمی، از زمان فتحعلی شاه، در قم حوزه بود. در همین مدرسه فیضیه که اولش اسمش فاطمیه بود در سخن تا لب حوض بوده. مدرسه کوچکی بوده است. فتحعلی شاه این را بزرگ کرد و اسمش را گذاشت فیضیه، به امر مرحوم میرزا. میرزا حوزه‌ای داشت و تدریس می‌کرد. بعد از میرزا قدری متفرق شدند ولی باز حوزه مختصری بود تا حاجی آمد و سر و صورتی پیدا کرد.

س: چرا ایشان را مؤسس می‌گویند؟ ج: به این مناسبت مؤسس می‌گویند والا در واقع مرتب کردن حوزه از ایشان است. حوزه بوده و ایشان مرتب کرده‌است. س: از معاصرین ایشان الان چه کسی حیات دارد؟ ج: از معاصرین ایشان کسی را سراغ ندارم. س: از شاگردان ایشان کس حیات دارد چه کسانی را سراغ دارید؟ ج: خیلی، آقای خمینی، حقیر، آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی. س: از زهد و خصوصیات اخلاقی و خاطرهایی که از ایشان سراغ دارید و قابل ذکر است، بفرمایید؟ ج: این مرد با این ریاستش از دنیا رفت. نه اندوخته مالی داشت نه ملک املاکی هیچ‌چیز، بچه‌اش را به خناسپرد و رفت و روز مردنش هم مجیب است. واقعا تانفهاور است گذاشتند برای ایشان مجلس فاتهای گرفته بشود. در زمان رضاخان، یک ساعت در مسجد امام فاتحه گرفته شد فوراً پاسبانها ریختند و مجلس را جمع کردند. همه همینطور گریان و نالان. مقبره‌اش را هم بستند. آتوق یک در پنجره‌ای داشت آن مقبره را بستند که یکنفر نرود سر قبرش که اجتماعی نشود. مرحوم حاج شیخ خیلی مظلومانه از دنیا رفت.

س: شما اگر باز مجلسی دارید بفرمایید چونکه مطالب انقدر زیاد است که امکان ندارد همه‌اش را مطرح کرد. ج: به اینقدر به شما عرض کنم، شما دانه دانه می‌رسید چه می‌رسید؟ والله، باله من مشدا چند سال مرحوم است. دیگر افتاب لب برورایم و رفتی مشیم. دعا کنید سر به‌زیر خدمت اجازت طاهریمان ببریم. خدا شافع است من اهل مطالعه‌ام، روحانیتمی در دنیا در هیچیک از ادیان به‌یاقی روحانی

شیخه نفاذ یافت. اینها زمانها داشتند. ریاستها داشتند. می‌پاردها وجود بخت ایشان می‌رسید. آنچه من سراغ دارم همه اینها که از دنیا رفتند، خدا شافع است با یک مشت فرض و مایلند که دیگران بعد از اینها ادای دین آنها کردند. مثلاً آقای کاشانی خودمان. همین نسزدیکیها، چه ریاستها تمام ایران دست او بود، خدا گواه است که این سید بزرگوار وقتی فوت شد بیست نفر عیاله، هشتاد هزار تومان فرض داشت که چهل هزار تومانش را هم ارباب وجوهان تهران سسول کردند سست سسول سسول را آقای حکیم قبول کردند. بیست تومان هم مرد محترم روحانیت شیخه اینطور بوده ولی از آن سر بیست پانصد هزار چه لرتو در بانکها. چه کشیها. یا فرض کنید، خالام پیروز وقتی از دنیا می‌رود بیست چه لرتو در بانکهای آمریکا، روحانیت پورا بیست و روحانی سیکار. روحانی مندها، روحانی باتانها، تمام اینها در دنیا بهترین دلیله. مقارنت حساب کنید همیشه بخواهد خوبی و بدی را به‌سببها پیام انقلاب: حضرت آیتا... پیامی هم برای برادران پاسدار بفرمایند ج: از برادران پاسدار متوقع هستیم انشاء... یا ثبت خاص رفتار کنند و ملایمت با حسن سلوک کاری بشود که مردم ناراضی نشوند. استدما دارم حقیر، کسکه ممکن است ادم ماموریتش را انجام بعد و ناراضی می در دست نشود. خیلی مطالب را رعایت کنند. الان تمام دنیا بسا شیم مسلح به ما نگاه می‌کنند. بیست سسرم درباره ما چه فضاوت می‌کنند. این نکته، نکته سسپی است. به، رعایت کنند اینها را ما هم دعاگویشان مشیم. پیر مردیم در کرده‌ای افتاده‌ایم. پیام انقلاب: التماس دعا داریم. در حق سپاه و جهاد دعا کنید ما را خیلی دعا کنید. حضرت آیتا... نجفی مرعشی: به، امیدواریم که خداوند حفظشان کند. پیام انقلاب: حضرت آیتا... بسا عرض تشکر از اینکه ملایم کسالت مزاج و اشتغال زیاد دعوت ما را پذیرفتید.

سوال: حاج شیخ محمدتقی شهید شد؟

جواب: شهادتش اینجوری خلاصه شد، علیش کردند و سکنه کرد و مرد.

سوال: سوال دیگری که مطرح است این است که ظاهراً حوزه علمیه قم قبل از مرحوم آقای شیخ بوده ولی چرا به ایشان مؤسس حوزه می‌گویند؟

جواب: بله، حوزه از زمان مرحوم میرزای قمی، از زمان فتحعلی شاه، در قم حوزه بود، در همین مدرسه فیضیه که اولش اسمش فاطمیه بوده و اولش هم از در سخن تا لب حوض بوده. مدرسه کوچکی بوده است. فتحعلی شاه این را بزرگ کرد و اسمش را گذاشت فیضیه، به امر مرحوم میرزا. میرزا حوزه‌ای داشت و تدریس می‌کرد. بعد از میرزا قدری متفرق شدند ولی باز حوزه مختصری بود تا حاجی آمد و سر و صورتی پیدا کرد.

سوال: چرا ایشان را مؤسس می‌گویند؟

جواب: به این مناسبت مؤسس می‌گویند و الا در واقع مرتب کردن حوزه از ایشان است. حوزه بوده و ایشان مرتب کرده است.

سوال: از معاصرین ایشان الان چه کسی حیات دارد؟

جواب: از معاصرین ایشان کسی را سراغ ندارم.

سوال: از شاگردان ایشان که حیات دارند چه کسانی را سراغ دارید؟

جواب: خیلی، آقای خمینی، حقیر، آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی.

سوال: از زهد و خصوصیات اخلاقی و خاطره‌هایی که از ایشان سراغ دارید و قابل ذکر است، بفرمایید؟

جواب: این مرد با این ریاستش از دنیا رفت. نه اندوخته مالی داشت نه ملک املاکی هیچ چیز، بچه هایش را به خدا سپرد و رفت و روز مردنش هم عجیب است.

واقعا تأسف آور است نگذاشتند برای ایشان مجلس فاتحه‌ای گرفته بشود. در زمان رضاخان، یک ساعت در مسجد امام فاتحه گرفته شد فوراً پاسبان‌ها ریختند و مجلس را جمع کردند. همه همینطور گریان و نالان.

مقبره اش را هم بستند. آن وقت یک در پنجره‌ای داشت آن مقبره را بستند که یک نفر نرود سر قبرش که اجتماعی نشود. مرحوم حاج شیخ خیلی مظلومانه از دنیا رفت.

سوال: شما اگر باز مطلبی دارید بفرمایید چون که مطالب آنقدر زیاد است که امکان ندارد همه‌اش را مطرح کرد.

جواب: بله اینقدر به شما عرض کنم، شما دانه دانه می‌پرسید چه می‌پرسید؟ والله بالله من هشتاد چند سال عمرم است. دیگر آفتاب لب دیواریم و رفتنی هستیم. دعا کنید سر به زیر خدمت اجداد طاهرینمان ببریم. خدا شاهد است من اهل مطالعه‌ام، روحانیتی در دنیا در هیچ یک از ادیان به پاکی روحانی شیعه نخواهید یافت.

اینها زعامت‌ها داشته‌اند، ریاست‌ها داشتند، میلیاردها وجوه به دست ایشان می‌رسید. آنچه من سراغ دارم همه این‌ها که از دنیا رفتند، خدا شاهد است با یک مشت قرض و عایله مند که دیگران بعد از اینها ادای دین آنها کردند.

مثلا آقای کاشانی خودمان، همین نزدیکی‌ها آقای کاشانی می‌دانید چه ریاستی داشتند، چه ریاست‌ها، تمام ایران دست او بود.

خدا گواه است که این سید بزرگوار وقتی فوت شد بیست نفر عایله، هشتاد هزار تومان قرض داشت که چهل هزار تومنش را هم از باب وجوهات تهران بنده قبول کردم. بیست تومنش را آقای حکیم قبول کردند، بیست تومنش هم آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی.

این مرد محترم روحانیت شیعه اینطور بوده ولی از آن سر ببینید پاپ نصارا چه ثروت‌ها در بانک‌ها، چه کشتی‌ها، یا فرض کنید، خاخام یهود وقتی از دنیا می‌رود ببینید چه ثروت‌ها در بانک‌های امریکا، بانک‌های بین‌المللی دنیا یا فرض کنید روحانیت بودایی‌ها، روحانی سیک‌ها، روحانی هندوها، روحانی بانیان‌ها، تمام این‌ها در دنیا بهترین دلایلند. مقارنت حساب کنید همیشه بخواهید خوبی و بدی را بفهمید.

پیام انقلاب: حضرت آیت الله پیامی هم برای برادران پاسدار بدهید؟

جواب: از برادران پاسدار متوقع هستیم انشاءالله با نیت خالص رفتار کنند و انشاءالله امیدواریم به قدر امکان با ملایمت با حسن سلوک کاری بشود که مردم ناراضی نشوند.

استدعا دارم حقیر، که ممکن است آدم ماموریتش را انجام بدهد و نارضایتی هم درست نشود. خیلی مطالب را رعایت کنند. الان تمام دنیا با چشم مسلح به ما نگاه می‌کنند. ببینید مردم در باره ما چه قضاوت می‌کنند. این نکته، نکته مهمی است. بله، رعایت کنند این‌ها را، ما هم دعاگویشان هستیم، پیرمردیم در گوشه‌ای افتاده‌ایم.

* منبع: خبرگزاری تسنیم